

۲۳۳۶

قیام امام حسین علیه السلام در منابع اهل سنت

www.ketab.ir

غلام حسن فیاض

فیاض، غلام حسن، ۱۹۴۹ م -

قیام امام حسین (علیه السلام) در منابع اهل سنت / غلام حسن فیاض

مشخصات نشر: قم - فقیه اهل بیت (علیهم السلام) - ۱۳۹۳ ش

مشخصات طاهری: ۴۷۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۲۴۸-۵-۶

فهرست نویسنده: فیاض

کتابنامه: ص ۴۲۷-۴۵۰، هم چنین به صورت زیر نویس

موضوع: حسین بن علی (علیه السلام) - امام سوم - واقعه کربلا - ۶۱ ق - دیدگاه اهل سنت

کتابشناسی ملی: ۳۲۸۵۴۴۵

۲۹۷ / ۹۵۳۴

۱۳۹۳ ق ۹ / ۵ / ۳۷۴۱

نشر فقیه اهل بیت

نام کتاب: قیام امام حسین (علیه السلام) در منابع اهل سنت
مؤلف: غلام حسن فیاض
ناشر: فقیه اهل بیت (ع)
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۳ ش
قطع و صفحه: وزیری - ۴۷۰ صفحه
چاپخانه: شریعت - قم
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۲۴۸-۵-۶

تقديم:

به سالار شهيدان و ارواحی که در آستانش آرميدند...
يا ايها العزيز: سنن و اهلنا الضر و جننا بيضاة مزجاة، فأوف لنا
الكيل و تصدق علينا، إن الله يجزي المتصدقين

سرباز کویک و فدایی شما

غلام حسن فیاض

از منطقه کرگل - کشمیر هند

قم - حرم اهل بیت (علیهم السلام)

محرم الحرام ۱۴۳۵ ق

من مات على حب آل محمد مات شهيداً ، ألا ومن مات
 على حب آل محمد مات مغفوراً له ، ألا ومن مات على
 حب آل محمد مات تائباً ، ألا ومن مات على حب آل محمد
 مات مؤمناً مستكمل الإيمان ، ألا ومن مات على حب آل
 محمد بشره ملك الموت بالجنة ، ثم منكر ونكير ، ألا
 ومن مات على حب آل محمد يزف إلى الجنة كما تزف
 العروس إلى بيت زوجها ، ألا ومن مات على حب آل محمد
 فتح له في قبره بابان إلى الجنة ، ألا ومن مات على
 حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة ، ألا ومن
 مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة ، ألا
 ومن مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب
 بين عينيه : آيس من رحمة الله ، ألا ومن مات على بغض
 آل محمد مات كافراً ، ألا ومن مات على بغض آل محمد لم
 يشم رائحة الجنة

تفسير كشف زمخشري ذيل آيه ٢٣ سورة الشورى

تفسير الكشف و البيان ثعلبي ذيل آيه ٢٣ سورة الشورى

تفسير الكبير فخر رازي ذيل آيه ٢٣ سورة الشورى

فهرست مطالب

۷.....	مقدمه
۴۰.....	باب اول:
۶۰.....	باب دوم:
۸۸.....	باب سوم:
۱۲۳.....	باب چهارم:
۱۵۹.....	باب پنجم:
۱۸۵.....	باب ششم:
۲۲۹.....	باب هفتم:
۲۸۷.....	باب هشتم:
۳۳۷.....	باب نهم:
۳۷۷.....	باب دهم:
۴۵۷.....	مشخصات منابعی که در کتاب «قیام امام حسین (ع)» به آنها اشاره شده:

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و على اصحابه المنتجبين. قال الحكيم فى كتابه الكريم و خطابه العميم و قوله الحق: « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ۚ » و قال عز من قائل: « إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ١ » و قال تعالى: « إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ... إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ٢ » و قال عز وجل: « ... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لِنَفْسٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ٣ »

سیاس خدای را که به ما گونش شنوا و دیده‌ی بینا و زبان گویا با فهم و اندیشه و ادراک عطا فرمود و با سرور بصیرت و کتاب و سنت هدایت نمود و به سوى حق و صراط مستقیم راهنمایی کرد و با علائم و معالم دین خود، راه نجات را به ما نشان داد و در دل‌های ما یقین به ایمان خود و تسلیم به مشیت خود عنایت فرمود و دلائل و حُجج خود را به ما شناسانید و متابعت و اطاعت از آنان را نصیب ما نمود. الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کُنَّا لَنَهْتَدِی

١. الشوری: ٢٣.

٢. الاحزاب: ٣٣.

٣. الکوثر: ١-٣.

٤. آل عمران: ٦١.

لولا أن هدانا الله. اللهم أرنا الحق و رزقنا إتياعه و أرنا الباطل و ارزقنا اجتنابه.

راه حق و دین خدا در طول زمان و عرض مکان هرگز و هرآینه چیز یکی نتواند بود، چون دین (به عنوان خداشناسی و واقع طلبی) از جمله ی واقعیات و حقایق است و هیچ حقیقتی هرگز دوتا و چندتا و متعدد نخواهد بود. هر چند راه وصول به این حقیقت و آلات کسب علم بر آن متعدد هم باشد چنانکه چنین گفته شده است، اما هیچ یک از این راهها (هرچند جوینده و راهرو به حقّ طلوع و یقین برسد که به مقصد رسیده است) تا به تصدیق تنزیل نرسد، قابل قبول و دارای اعتبار نمی باشد و آن مقصدی که گمان کرده که مقصد اصلی همین است، علم کسبی است نه عین مقصد مطلوب. این گونه علم اکتسابی در امور عبادی قابل ادراک و اکتساب نیز غالباً به خطا می رود تا چه رسد به امور دین و اصول آن که غیب محض و غیر قابل ادراک بشر است. پس تمام این راههایی که بشر با حس و عقل خود و یا با اسباب دیگر به دست آورده است، همه ی آنها در این مرحله (قبل از تأیید و تصدیق وحی) در یک مرتبه می باشند؛ یعنی جائز الخطاء و ممکن البطلان هستند. پس به یقین باید دانست که راه فقط از اوست و دلیل این راه نیز فقط و فقط از او خواهد بود؛ از این جهت، دین فقط دین تنزیلی و با انباء انبیاء است و لا غیر.

چنانکه شخص مرسل و جای نزول وحی و مبلغ رسالات رب العالمین از جانب خود پروردگار معین می گردد و او برای همین مسئولیت ساخته شده

است و هرگز کس دیگری به جای او نه ممکن است و نه مقبول، پس به همین نحو است مفسّر و مبین؛ که خود فرمود: «والله أعلم حیث يجعل رسالته»^۱. که اسرار کتاب به او آموخته و فطرت او با علم لدنی آمیخته و از جهل و سهو و خطا منزّه و بریء آفریده و او را به رسول خود معرفی نموده و شناخته است تا بعد از رسول مرجع و مأخذ عقائد و احکام باشد و در مردم - به خاطر فقدان مبین غیرقابل خطاء - اختلاف در دین واقع نشود و متفرّق نگردند (مانند حال موجود بالفعل در میان مسلمین). و همه یکپارچه، متحد به دین واحد باشند و از منصوب خاص از طرف خداوند پیروی کنند و از خطای خطاکاران مصون باشند و از نظریه‌های نظریه‌پردازان بویاز شوند تا دین خدا را همان‌طور که نازل شده است و همان چیزی که مراد و مقصود است به دست آورند و بر آن تدبیر کنند و امت واحد باشند. این سنت خداوند است در انبیاء که وصی و یا اوصیائی بعد از نبی، هر آینه باید تعیین و منصوب نموده و گونه همان معنی که دشمنان انبیاء می‌پنداشتند، تحقق خواهد یافت و دین آن رسول بدون یک حامی و مجری باقی می‌ماند. آری به قول دشمنان حضرت، در این صورت، مصداقِ اِترِ حاصل می‌گردد و به دست جاهلان افتاده، آن را به حسب دلخواه خود تزویر و تغییر داده و ترویج و اجرا می‌نمودند. چنانکه در دین موسی و عیسی چنین واقع گردید و خاتم الرسل (ص) در حدیث معروف بین مسلمین همین مطلب را به ما گوشزد نمود و فرمود: «افترقت اليهود علی ثلاث و سبعین

فرقة و افترت النصارى على إثنين و سبعين فرقة و ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة ، كلها فی النار الا واحدة.»^۱

ما در حال حاضر در صدد بیان و تفصیل حدیث نیستیم و فقط خواستیم شاهی بر افتراق امام بعد از رسول‌شان عرضه کنیم که این افتراق نه از این سبب است که قائم مقام و جانشینی برای آن پیامبران از طرف خداوند تعیین نشده بود، اگر چنین می‌بود حتماً دینی ناقص و ناتمام می‌بود و آن چه برای حفظ و ترویج و گسترش دین لازم و ضروری بود به جای نیامده بود و دین بدون بانی رها شده بود که این از خداوند متعال محال است؛ کاری ناقص و لغو و تقصیر غرض. در این صورت مسئولیت تفرقه و پراکندگی امت در دین، هرگز برگردن بندگان نخواهد بود بلکه متوجه نفس فرستنده می‌شود. اما اگر بندگان بعد از تعیین قائم مقام نبی و بعد از اعلام و شناخت او از او فرمان نبردند و به او رجوع نکردند آنگاه حتماً متفرق و پراکنده می‌شوند و مسئولیت این پراکندگی متوجه مردم و مسببین آن می‌شود و از طرف خداوند حجت تمام شده است. این است فرق بین این دو صورت مسئله.

به همین دلیل بود که حضرت رسول امین در آخرین ساعات حیات پر برکت خود خواست نامه‌ی نجات امت از تفرقه و هلاکت را بنویسد و وصیت خود را با آن نامه اتمام کند و آخرین دستور را به امت برساند. اما اگر امت نخواهد چنین وصیتی داشته باشد و نخواهد از چنین دستوری پیروی کند، کدام

پیامبر می‌تواند آنان را مجبور کند؟ در دین و شریعت اجباری نیست. دین کامل گشته و حجت تمام گردیده و اکنون اختیار با امت است که به دستورات عمل کنند و یا مخالفت ورزند.

یک حدیث شریف نزد علمای امت مشهور و معروف است درباره‌ی این که بعد از رسول امین چه کسانی مفسر و دانای به اسرار تنزیل مانند رسول اکرم هستند؟ این همان حدیث شریف «ثقلین» است که دو چیز گران و مرتبط به یکدیگر و متمم یکدیگرند و تمسک به هر دوی آنان با هم (نه یکی بدون دیگری) همان راه نجات از گمراهی است و این عین فرمایش رسول امین (ص) منقول در کتب صحاح است که می‌فرمایند: «انسی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»^۱ و این حدیث در کتب حدیث با روایات مختلف و عبارات مختلف نقل شده است مانند «فرائد السمطین» الحموی، الشافعی و «مناقب علی بن ابی طالب» ابن مغازلی شافعی و «الصواعق المحرقة» و ده‌ها کتب حدیثی دیگر و در بعضی نقل‌ها به جای کتاب و عترت با لفظ «خلیفین» آمده و گفته‌اند: «عبر النبی (ص) عن الکتاب و العتره بـ«الخلیفین» فی عدة روایات»^۲ لکن با لفظ صریح «کتاب الله» و «عترتی اهل بیتی» لفظ خلیفین را تفسیر و بیان فرموده است.

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۰-۱۶۱: حدیث ۴۷۱۱ (چاپ بیروت)، ذهبی هم صحیح آن را تأیید کرده است.

۲. سبیل النجاة، ص ۱۴.

چنانکه در صحیح ترمذی و غیر آن ده‌ها کتب دیگر با این لفظ «... ما إن تمسکتُم...» آمده است عبارت نقل شده چنین است: «... إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا».

این حدیث شریف در دلالت بر مطلب مذکور نیاز به بیان ندارد. این دو وسیله‌ی نجابت، در یک لفظ و با یک ضمیر «ما» و «ب» و در یک حکم «ان تمسکتُم بهما» با شرح «أحدهما أعظم» و با تأکید این مطلب با «لَنْ يَفْتَرَقَا» مراد و مقصود حضرت رسول امین به طور صریح و بین بیان و ابلاغ شده و هیچ راهی برای تأویل و تحریف نگذاشته است. مضمون این حدیث، متفق علیه علماء امت است و طرق و روای آن غیر قابل انکار و الفاظ عبارت آن و مفاد و مؤدای آن هرگونه راه اختلاف را بسته است و هر نظر و رای در برابر این نص صریح، بی اعتبار و باطل است.

پس خداوند متعال به رسول خود رسانیده است و دستور رسانیدن آن به مردم را فرموده است و رسول خدا این دستور را ابلاغ فرموده است و بعد از اتمام حجت و ابلاغ دستور، و بعد از روشن شدن حق، راه دیگری جز راه غی و کفور نیست و مصداق «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»^۲ و معنای «إِنَّا

۱. صحیح ترمذی، جلد ۵، ص ۳۲۹. حدیث ۳۸۷۶. طبع دارالفکر. و به همین مضمون، مسند احمد

(تصحیح محمد احمد شاکر) حدیث شماره ۱۱۰۴۶ و دیگر منابع روایی اهل سنت.

۲. سوره ی بقره، آیه ۲۵۶.

هَدْيَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا^۱» تحقق می‌یابد و مخالفت با نصّ صریح چه کتاب باشد و چه سنت رسول، همان راه غیّ و گمراهی است.

هیچ مسلمانی تعمداً (عالماً و عامداً) راه غیّ و گمراهی را انتخاب نمی‌کند.

هر انسان عاقلی دنبال نجات خود می‌گردد و راه نجات را می‌جوید و در پی تحصیل قطع و یقین و اعتقاد جازم است. معتقدات خود را با دقت بسیار و جدیت اثبات می‌رساند چه با نظر و استدلال عقلی و چه با دلائل نقلی چه مستقیماً و چه با تقلید و هیچ عاقلی خود را تعمداً به گمراهی نمی‌زند؛ این یک حجت و برهان است بر این که تمامی فرق اسلامی (چون در طلب حق هستند و هرگز باطلی را عالماً و عامداً نمی‌پذیرند و بر دین حق اقامه‌ی دلیل و حجت می‌نمایند و تحصیل قطع و یقین بر معتقدات خود می‌کنند) بر حق و با یقین بر دین خود هستند و حجت بر ایشان تمام است چنانکه در صورت مخالفت با این حجج، حجت او، علیه خود او می‌باشد.

پس با این برهان، تمامی فرق اسلامی مؤمن به خدا و رسول و متدین به دین منزل (هر چند به اعتقاد خود) و ناجی و بر حق می‌باشد هر چند این اعتقاد جازم او در واقع خلاف واقع باشید. مگر اهل عناد که حساب آن‌ها جداست و از موضوع بحث ما خارج است و مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند معاند و متعصب و لجوج باشد و او را جز نجات خود غرضی نیست و این یک

واقعیت است، غیرقابل تخصیص و استثناء و حکم الامثال بر همه‌ی فرق و طوائف اسلامی بدون هیچ تفاوتی جاری است.

پس باید دست بر سینه‌ی خود نهاد و دید که آیا دین و مذهب خود را با عناد و تعصب و لجاجت در دست گرفته‌ایم یا با دلیل و حجت و اعتقاد مجازم؟ همین جواب و حکم آن را نیز درباره‌ی دیگران باید متیقن و غیرقابل خلاف (لا يجوز المخالفة شرعاً و لا يمكن الاعراض عنه عقلاً) دانست که عقل برای مخالفت با حکم خود راهی ندارد و این مخالفت برای عقل معنایی ندارد و این چنین شرع را می‌توان بر خلاف قطع و اعتقاد مجازم مکلف حکم نمود که تناقض حاصل می‌شود پس حقیقت امر همین است که شاعر گفته: «نحن بما عندنا و اتمم بما عندكم راضون و الا لای مختلف».

پس فرق اسلامی تماماً در اصول دین و ضروریات شرع مبین اتفاق دارند و در آنچه اختلاف دارند از اصول و احکام ضروریات (بدیهیات) شرع نیست. تمامی مسائل مختلف فیه از فروعات و از کجیات است که نیاز به استدلال و نظر دارد و اینگونه مسائل ضروری اختلاف است؛ زیرا که نظر دانشمندان چه در دلیل و چه در استدلال با یکدیگر اختلاف دارد و این اختلاف امری طبیعی است که انسان را از آن گریزی نیست و البته او در این باب معذور است.

پس یکی از فرق اسلامی، مذهب «تشیع» (مذهب امامی) یعنی مذهب ائمه‌ی اهل بیت (س) است. شیعه در اصول دین مانند مذاهب اسلامی دیگر است با این تفاوت که شیعه «امامت» را از لوازم و لواحق نبوت و متمم اصول

می‌داند و اهل سنت و مذاهب دیگر «امامت» را از فروع و تکالیف می‌دانند. شیعه در احکام (فروع) در بسیاری از ابواب و مسائل با مذاهب دیگر اختلاف دارد همانگونه که سایر مذاهب نیز در این مسائل با یکدیگر اختلاف دارند بلکه اختلاف آن‌ها با یکدیگر شدیدتر از اختلاف با شیعه است.

شیعه در عقائد و کذا در احکام خود دلایل از کتاب الله و سنت (ص) دارد و کذا عقل را نیز به عنوان قاضی و میزان سنجش به جای ترازو به رسمیت می‌شناسد. و به عقل رجوع می‌کند و مسائل را از یکدیگر تمییز می‌دهد. تنها مسئله‌ای که شیعه را از اهل سنت متمایز می‌کند همان مسئله‌ی امامت است که شیعه آن را از احق و لوازم نبوت و بقایای آن می‌داند و اهل سنت آن را از فروع دین و تکلیف بر خرد می‌دانند. لکن یک مسئله در این مقام عجیب به نظر می‌آید که باید به طور جمعی متعرضه در این جا به آن اشاره کرد و آن اینکه:

شیعه با اینکه مسئله‌ی امامت را در باب اصول می‌شمارند، منکران آن را هرگز به کفر حکم نمی‌کنند نه از روی مصلحت و تقیه بلکه حقیقتاً و به عنوان اصل و با تکیه بر دلایل شرعی. بر عکس آن، بعضی از فرق اهل سنت با این که مسئله‌ی امامت نزد اهل سنت از باب فروع و تکالیف است، با وجود آن، شیعه را از جهت بعضی مسائل در امامت که با آن‌ها اختلاف دارند تکفیر می‌کنند و حال این که متفق علیه امت این است که اختلاف در فروع هرگز کسی را از دین خارج نمی‌کند و موجب کفر نمی‌باشد. این دو گونه حکم مخالف با اصل نزد هر یک از این فرق، جای تعجب است. آری مسئله‌ی تکفیر

مسلمانان کلمه گو خود کفر آور است هر چند عین کفر نیست، ولی در حکم کفر است که نه به معنای خروج از دین بلکه به معنای کفر از طاعت و خروج از دستور است. (دستور این بود که هرگز مسلمانی را تکفیر نکنید) این خروج از طاعت را بعضی از متکلمین خروج علمی از دین گفته‌اند و این کفر همان کفر اصغر است که گفته شده است: «کفر دون کفر» که به معنای ظلم و فسق و سرپیچی از فرمان است و این خروج است از بعضی احکام که آن را کفر عملی نیز گفته‌اند نه خروج از دین و ملت که بعضی چنین پنداشته‌اند پس کسی که به مسلمانی نسبت ندهد خود کافر است اما نه آن کافر که از دین و ملت خارج است بلکه کفر به معنای خروج از طاعت. چنانکه از حضرت رسول (ص) نقل شده است که فرمود: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»^۱. به خصوص نزد اهل سنت نباید هیچ اختلافی در امامت و خلافت به خصوص درباره‌ی صحابه موجب کفر و ارتداد باشد؛ زیرا از نظر آنان این قبیل امور نه از اصول دین است که مخالفت با آن موجب خروج از دین باشد و نه از ضروریات (و بدیهیات) فروع است که انکار آن کفر آور باشد. پس تکفیر نمودن بعضی دیگر از جهت این مسائل، یکی از عجائب عقائد و از غرائب اقوال و از خصائص جهال است.

برگردیم به اصل مطلب. اعتقاد شیعه این است که امور دین را فقط از رسول خدا باید گرفت و بعد از آن حضرت نیز از کسی که از هر جهت مانند

او باشد و حضرت رسول او را تعیین کرده باشد که همان تعیین از طرف خداوند است تا به واسطه‌ی او دین خدا برای مردم بدون اشتباه و اعوجاج تبیین شود و دین در دست مردم یا آرای مختلف به انحراف کشیده نشود و مردم در دین خود صدپاره و پراکنده نشوند. پس امامت لازمه و لاحقه‌ی نبوت است و امام باید مانند پیامبر معصوم باشد.

سنت نزد شیعه امامی، جز قول و فعل رسول (ص) نمی‌باشد و در امور دین و شرع مبین هرگز به قول و فعل غیر از نبی اکرم اعتماد نمی‌کنند هرچند گوینده به خدا اعلاء علم و تقدس رسیده باشد. سنت یعنی فقط سنت رسول (ص). پس اینجا یک میان‌یگر بین شیعه و اهل تسنن حاصل گردید که شیعه در امور دینی خود فقط سنت حضرت امین (ص) را مأخذ خود قرار داده و قول و عمل هیچ کس از امت را برباره‌ی امور دین قابل قبول نمی‌دانند، هرچند شخص از صحابه‌ی بلندمرتبه باشد و در مقابل آن، اهل سنت اقوال و افعال بعضی صحابه را به جای سنت خلفاء الراشدين بعد از رسول یعنی بعد از عهد و زمان حضرت، سنت خلفاء به جای سنت رسول مأخذ و مرجع خود قرار دهند.

در این مسئله نیز یک مورد جای تعجب است و آن این که: شیعه با این که جز سنت حضرت رسول امین سنتی نمی‌شناسد و نمی‌پذیرد، با این حال نام خود را سنتی یا «اهل سنت» نگذاشته است و در مقابل آن، اهل سنت با این که در بسیاری از موارد به جای سنت رسول امین، سنت خلفاء و صحابه را مرجع و دلیل خود قرار داده‌اند نام خود را «اهل سنت» گذاشته‌اند و هرکس خارج از

سنت سلف صالح عمل کند، او خارج از سبیل مومنین است! پس سنت نزد فرق مختلف اهل سنت چنین تعبیر شده است: «ما کان علیه اصحابه من بعده.» و با این اصل اصلی، بسیاری از سنت خاتم (ص) نسخ گردید و از صف امور دین خارج و به مرور زمان نزد مسلمانان به عنوان بدعت شناخته شد.

برگردیم به اصول موضوع بحث: شرط عصمت چنانکه در رسول ضروری است نزد شیعه در جانشین آن حضرت نیز ضروری است و گرنه قائم مقام پیامبر با بگران فرقی نمی‌کند. آن‌گاه مانند دیگران مرتکب خطا می‌شود و تفرقه و پراکندگی را امت رخ می‌دهد چنانکه ما شاهد آثار و فوائد آن در زمان خودمان نیز هستیم.

بشر غیر معصوم بالضرره خارج الطاست. خطاهای پیشوایان گذشته در تاریخ اسلام ثبت و ضبط گردیده است و چون آراء به طور طبیعی مخالف با یکدیگر است و نیز انسانها از درک و فهم اسرار و بطور تنزیل عاجز هستند و نیز انسان غیر معصوم در تیررس شیطان غرور و نفس‌انارهی بالسوء است هرگز از وقوع در خطا، چه بسا تعمداً ایمن نیست به خصوص وسوسه‌ی مقام و نام و شهرت و چه بسیار دیگر از منویات مکنون؛ مانند بنی‌امیه که دین را وسیله‌ی مطامع خود قرار دادند.

پس در نظر شیعه امام باید معصوم باشد که از هر سهو و خطاء و گناه در امان است و باید مانند نفس رسول خاتم بر تمامی جزئیات امور دینی و خفیات آن علم و آگاهی داشته باشد.

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتند یافت می‌نشود جست‌ایم ما! گفت آن که یافت می‌نشود، آنم آرزوست

این نه تنها آرزوی بشر است بلکه غرض از ارسال رسل و انزال کتب نیز همین است، لکن لَمَّا اصْبَحَ الْمَاءُ غُورًا، «فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ؟» در این مورد عرب گوید: «فِي الصَّيْفِ ضِيعَتُ اللَّسَنِ.» ضرب المثلی است که برای کسی که رشته‌ی کار را از پیش رها کرده و از دست داده است و حالا که کار از دست خارج شده آن را می‌جوید، به کار می‌رود.

شیعه امام معصوم را با فرمایشات حضرت خاتم (ص) شناسایی کرده و طبق دستورات آن حضرت، معصومین از اهل بیت آن حضرت - از علی بن ابی‌طالب (ع) و حسن و حسین و نه تن از فرزندان امام حسین (ع) را امام خود می‌دانند و این دوازده تن نیز جای فرق اسلامی، پیشوایان بی‌بدیل و در فضل و برتری و عظمت و بزرگی و در علم و زهد و تقوی و در مهتری و سروری و در صدق و صفا و عدل و لیاقت و شایستگی بی‌همتا می‌باشند و نزد همه‌ی مسلمین معروف به علمای آل محمد و مشهور به ائمه‌ی اهل بیت و امامان شایسته و پیشوایان دانا در امور دین هستند. اقوال بعضی از علمای فرق اسلامی و احادیث منقول در کتب آنان از رسول خاتم درباره‌ی این دوازده تن در باب فضائل هر یک از آنها ذکر و نقل شده است و در این مختصر غایت و غرض از بیان مقدمه ذکر فضائل ثانی السبطین، احد الفرق‌دین و یکی از ریحانتین، ابوالائمة سید شباب اهل الجنة، جگرگوشه‌ی فاطمه، نور چشم مرتضی و آرام جان مصطفی، حضرت ابی‌عبدالله الحسین سیدالشهداء می‌باشد تا خواننده‌ای از فرق اسلامی غیرشیعی قبل از خواندن کتاب، قدری بر عقاید و

اصول شیعه آگاهی یابد و تا اندازه‌ای با مذهب تشیع آشنا شود هرچند مذهب شیعه‌ی امامی از نظر دانشمندان به وجهی از وجوه، مخفی و مجهول نیست؛ لکن در ذهن و خیال اکثر مردم از اهل سنت به واسطه‌ی القائات بعضی انسان‌های مغرض و معاند جاهل از همه چیز و اتهامات و افتراءات از این گونه افراد معاند که «لایخافون الله و لایؤمنون بالمعاد و یوم الحساب»، مردم عوام الناس را به نام «تشیع» و شیعه بدبین و بددل نموده، چه بسا بذر دشمنی در دل مسلمانان کاشته. شیعه را چیزی و طایفه‌ای جدا از طوایف مسلمین و مذهبی خارج از مذهب اسلامی معرفی کرده‌اند و چه بسا افکار افراطی و تکفیری و اوهام پرستان شیعه را به کفر و شرک و بدتر از یهود معرفی کرده‌اند و نظر عوام الناس را نسبت به این طائفه‌ی صالح و فرقه‌ی واحده‌ی ناجیه‌ی راضیه‌ی مرضیه دگرگون کرده و ایشان را متغیر نموده‌اند.

پس این مقدمه که در آن به عقائد و اصول شیعه اشاره شده است، حجتی است بر کسی که شیعه را نمی‌شناسد و یا چنین که آن ناصوابی نسبت به شیعه در ذهن دارد. حجت است بر این که خواننده باید در نظر خود، نظر ثانی کند و این عقاید و اصول مذکور در این مقدمه را چون شنید و دید، بررسی نماید تا به علم و آگاهی بر حقیقت امر، قضاوت کند و بدبینی خود را نسبت به اهل قبله و کلمه گویان از خود دور کند و از بار و وبال معصیت افتراء و اتهام مسلمانان خود را آزاد کند و دل خود از آلودگی‌های جهل و عناد و بی‌موالاتی

درباره‌ی مومنین پاک نماید. این مقدمه حجّت است برای این که «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ».

پس عقائد شیعه و معتقدات آن همان معتقدات سایر مسلمانان است که عبارت است از توحید و نبوّت و معاد به علاوه اصل عدل و امامت که هر یکی در جای خود به تفصیل بیان شده است. توحید تشیع، کامل‌ترین توحید است. اعتقاد و معرفت به نبوّت، صحیح‌ترین معرفت و واقعی‌ترین اعتقاد است. و ایمان و باور به روز جزاء در تشیع، محکم‌ترین ایمان است و تمامی این اعتقادات در اعمال و زندگی‌شان مجسم گشته ظاهر و باهر و نمایان است. وحدانیت الله از هر جهت در جهت ذات و از جهت صفات و از جهت خالقیت و رازقیت و غیر آن‌ها از جهات توحید در عقائد شیعه تبلور یافته و به خلوص مطلق رسیده است. در تنزیه انبیاء، شیعیان علمای، قائل به نهایت عصمت و طهارت است و در باور و اعتقاد بر یوم الجزاء، گریه که جنت و نار، نصب العین آنان است. چرا چنین نباشد که آنان پیروان عترت طاهره هستند و پیشوایانی که خداوند متعال از طهارت و نجابت و عصمت ایشان در کتاب خود خبر داده است. شیعه این‌ها را مأخذ دین خود (از اصول و فروع) قرار داده که سهو و خطا و اشتباه در ساحت این‌ها راهی ندارد. این پیشوایان نزد شیعه ورثه‌ی علم رسول خاتم (ص) می‌باشند. بلکه نزد اهل سنت نیز باید چنین باشد که بعضی از علمای اهل سنت معترف به آن هستند. ایشان ائمه‌ی

مسلمین هستند و دانش هر دانشمندی از علمای مسلمین به این‌ها بر می‌شود و به آن‌ها منتهی می‌گردد و این درباره‌ی ائمه‌ی اربعه اهل سنت (ائمه‌ی مذاهب اربعه) معلوم و مشهور است.

یک چیز در این مورد نیز جای تعجب است و آن این‌که وقتی می‌گوییم ایشان ورثه‌ی رسول خدا هستند می‌گویند از انبیاء مالی به ارث برده نمی‌شود و همانا مراد از ارث بردن از انبیاء، میراث علم است. آری بی‌شک فرزندان صالح، ورثه‌ی علم پیامبرند که در آن اختلافی نیست. لکن اهل سنت با وجود این اعتراف، هرگز چیزی از این ورثه‌ی رسول خدا نمی‌پذیرند نه در اصول و نه در فروع. یعنی فرمایش آن حضرت درباره‌ی آن حضرات معصومین «إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَعْلُوا أَلَدَى الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَخَرَّتِي أَهْلُ بَيْتِي أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»^۱ را فراموش نمودند بلکه همان اعتراف خود را به این جا که رسید، نادیده گرفتند و حتی به اندازه‌ی یک عالم عادی از علمای اسلام نیز به آن‌ها توجه ننموده‌اند، گویا که «ما ان تمسکتُم بهما» نسخ شده باشد!

پس مأخذ و مرجع امور دین در مذهب تشیع بسیار واضح و روشن است و در میان علمای منصف و مخلص از اهل سنت، فضل و شأن و مکانست ائمه‌ی اهل بیت بسیار معروف و معلوم است. بعضی از ائمه‌ی مذاهب به

۱. مسند احمد (تصحیح احمد محمد شاکر، حمزه احمد الزین) ج ۱۰، ص ۱۸۴، حدیث ۱۱۴۹۹.

(محقق کتاب، حدیث را حسن دانسته است.)

شاگردی خود از ائمه‌ی اهل بیت افتخار دارند و از این جهت اظهار فضل می‌کنند که این مختصر جای بیان آن‌ها نیست.

اختلاف تشیع با دیگران در بعضی از مسائل فروع، امریست ناگزیر چنانکه دیگران نیز با یکدیگر و یا با تشیع اختلاف دارند و این همان سبب تعدّد مذاهب است، چه اربعه و چه خمسة و چه غیر آن. پس مذهب تشیع در فروع مذهبی است مانند چهار مذهب دیگر، با این تفاوت که مأخذ و منبع تشیع ائمه‌ی معصومین از اهل بیت رسول (ص) است.

به خاطر این است که بعضی علمای اهل سنت مذهب تشیع را مانند سایر مذاهب اسلامی می‌دانند و می‌گویند: «... ان مذهب الجعفریة المعروف بمذهب الشيعة الامامية الإثنا عشرية مذهب يجوز التعبد به شرعا كسائر مذاهب اهل السنة...» چون رسول امین فرموده: «یا علی! انک ستقدم علی الله أنت و شیعتک مرضیین...»^۱ و همچنین فرمود: «... انت و شیعتک يوم القيامة راضین مرضیین...»^۲ و فرمود: «و الذی نفسی بیده ان هذا - مشیرا الی علی - و شیعتہ لهم الفائزون يوم القيامة...»^۳ و این احادیث در بسیاری از کتب معتبر اهل سنت نقل شده است و گفته‌اند که چون آیه‌ی شریفه‌ی «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة»^۴ نازل گردید رسول خدا به علی فرمود: «هو

۱. المعجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۸۷، حدیث ۳۹۳۴.

۲. تفسیر الدر المنثور، ج ۱۵، ص ۵۷۷، ذیل آیه ۷ و ۸ از سوره‌ی بینه.

۳. تفسیر الدر المنثور، ج ۱۵، ص ۵۷۷، ذیل آیه ۷ و ۸ از سوره‌ی بینه.

۴. سوره‌ی بینه، آیه ۸.

(هم) انت و شیعتک...» و در این مقام سخنی از ابن حجر هیثمی نقل می‌کنیم که در بیان حدیث شریف ثقلین، حضرت رسول امین (ص) در ذیل این حدیث ثقلین فرموده است: «... فلا تقدموها فتهلكوا و لا تقصروا عنها فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منكم...» می‌گویند: «و فی قوله (ص) فلا تقدموهم فتهلكوا و لا تقصروا عنهم فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منكم دلیل علی ان من تأهل منهم للمراتب العلمیه و الوظائف الدینیّه کان مقدماً علی غیره...»^۱ صدها حدیث و بشارات و اعترافات علمای اهل سنت همین‌گونه آمده است، درباره‌ی مذهب تشیع؛ این‌گونه ائمت شیعه بر دین خود که در واقع متفق علیه علمای ائمت می‌باشد و یکی از این ائمه‌ی معصومین، همانا خامس آل عباء حضرت اباعبدالله امام حسین (ع) مقصود از این کتاب و غرض آن است.

فضائل ائمه‌ی اهل بیت معصومین تماماً در کتب بزرگان علم و اعلام اهل سنت نقل شده است و فضائل آنها دلیل بر امامت آنها و حقانیت راه آنها می‌باشد. هیچ کس از اهل عالم، در فضل و شأن و منزلت و نزدیکی آنها نیز نمی‌رسد و هیچ کس از ائمت و اهل قبله جرأت ندارد که خود را نظیر آنها یا شبیه آنها بداند مگر معاندین و یا جاهلان و یا مغرضین که حساب این‌گونه افراد از ائمت جداست.

فضائل این‌ها در کتب اهل سنت عین همان فضائل و مناقب است که در کتب علمای تشیع، بلکه تمامی اصول و فروع تشیع تماماً در لابه‌لای کتب اهل

سنت مندرج است. پس آنچه شیعه بر آن است متفق علیه امت (هر دو طائفه) است و آنچه خارج از این متفق علیه باقی می ماند غیر متفق علیه و اهل سنت به طور انفراد بر آن می باشند. پس آنچه متفق علیه است همان حق لاشک فیه می باشد و آنچه یک مذهب در آن متفرداً قائل باشد، غیر صحیح است.

فضایلی که در این سلسله آورده ایم از کتب اهل سنت نقل کرده ایم تا متفق علیه بودن آن ها برای خواننده روشن شود و حتی یک مورد نیز از کتب و علمای شیعه نقل ذکر، ما به نیاز می به آن هم نیست؛ زیرا که نقل از هر کدام که باشد، در آن دیگری نیز همین نقل شده است و لذا از بعضی اعلام نقل شده که گویند: اگر تمام کتب شیعی از رسول و فروع به طور کلی از بین برود و حتی یک ورقه نیز باقی نماند، می توان تمام آن ها را تمام و کمال و بدون کمی و کاستی از کتب اهل سنت به دست آورد.

فضائل و مناقب اهل بیت رسول (ص) در کتب خدا و احادیث رسول (ص) نمایان تر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد و در مجامع و جوامع اسلامی ذکر و یاد اهل بیت و مدح و ستایش آن ها با وجود موانع ذکر آن ها و موجبات قوی برای پنهان کاری و غض نظر از ذکر فضائل آن ها، پر از یاد و نام ایشان است. مسلمانان بی طرف از هر حزب و گروه که اسلام را یک دین و طوایف و فرق اسلامی را یک ملت و بر یک دین می دانند، نزد آنان تسنن و تشیعی نیست و در نظر آنان دلایل و آیات حق مخفی نمی باشد و این ها به راست و چپ توجهی ندارند و با نظر باز و فکری آزاد و اندیشه ای

وسیع و همه گیر واقعیات را کماکان درک نمی کنند و به دست می آورند و هیچ چیز را بر واقعیات مقدم نمی دارند. آنان کسانی هستند که سنّیان ایشان را سنّی دانستند و شیعیان ایشان را شیعه نامیدند. اقبال لاهوری، معین الدین چشتی و امثال ایشان از شعرای اهل معرفت از این قبیل مسلمانان هستند و گوشه ای از حقیقت دین حق را از سرچشمه ی زلال آن یافتند و چشیدند و هوشیار - و نه مست - شدند و در عین هوشیاری - و نه در حال مستی - گفتند و سرودند و با آواز بلند از بالای مناره های حبّ و وداد اعلام نمودند و گفتند:

شاه است حسین، پادشاه است حسین ذین است حسین، دین پناه است حسین
سر داد، نداد دست در دست یزد حقّا که بنای لا اله است حسین
کاری که حسین اختیار کرده؟ در گلشن مصطفی بهاری کرده؟
از هیچ پیامبر نیاید این کار ای حسین! کاری کردی!
ایضاً:

تسبیح ما ز خاک شهیدان کربلاست زیور ز زخم تیغ، به گردن ردای ماست^۱

۱. ابیات از معین الدین چشتی.

۲. بیت از فانی کشمیری.

ایضاً:

کسی به روز جزا سرخ‌رو تواند شد که خاک پای شهیدان کربلا باشد^۱

ایضاً:

بیدل که هر کجا رگ ابری نشان دهند از ماتم حسین و حسن گریه می‌کنند
کیست در این انجمن، محرم عشق غیور؟ ما همه بی‌غیرتیم! آینه در کربلاست!^۲

و ایضاً در این باب اقبال لاهوری گوید:

آن امنام عاشقانِ یحیی و یسوع سرو آزادی ز بستتان رسول
الله با ی بسیم الله، یا بدر معنی ذبحِ عظیم آمد پسر
تا آن‌جا که می‌گوید:

در میان امت کیوان جناب هر دو حرف قل هو الله در کتاب
... زنده حق از قوت شبیری است باطل آخر باغ حسرت میری است
چون خلافت رشته از قرآن گسیخت حریت را زهر اندک کام ریخت
خاست آن سر جلوه‌ی خیرالامم چون سحاب قبله باران در قدم
بر زمین کربلا بارید و رفت لاله در ویرانه‌ها بارید و رفت
تا جایی که گوید:

تیغ «لا» چون از میان او برکشید از رگ ارباب باطل خون چکید
نقش «إلا الله» در صحرا نوشت سطر عنوان نجات میا نوشت

۱. بیت از غنی کشمیری.

۲. ابیات از بیدل دهلوی.

... إلى آخر.

شعر او به طور کامل و نیز اشعار شعرای دیگر در این باب، در آخر کتاب به عنوان خاتمه نقل خواهد شد که متضمن بیان سِر قیام حسینی و فوائد و نتایج آن است.

پس درباره‌ی اهل بیت رسول خدا (ص) باید گفت که این‌ها هرگز اختصاصی به طایفه‌ای از مسلمین ندارند و هر طایفه‌ای ادعای محبت آن‌ها را دارد و این به حکم قرآن است که فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱ لکن باید دید که این ادعا تا چه حد صحت دارد و این محبت تا چه اندازه واقعی است. هر کسی می‌گوید محب اهل بیت هستم به همین دلیل برای شناخت صدق و کذب خدای متعال علائم و نشانی‌هایی در میان گذاشت و یکی از علائم صدق در این ادعا و در همان قول معروف است که گویند: «دوست تو آن است که با دوستان دوستی و با دشمنان دشمنی داشته باشد.» دوستی دوست هرگز با دوستی دشمنان او جمع شدنی است.

پس اگر کسی مثلاً ابن ملجم لعنه الله را دوست داشته باشد و با این وجود ادعای دوستی با علی (ع) نیز بنماید، تناقض است و دروغ، هر چند خود این دروغ را نفهمد و درک نکند. از بدیهیات است که همین دوستی با اهل بیت رسول خدا (ص) نیز یکی از علائم ایمان صادق و راه حق است؛ زیرا که دوستی اهل بیت به نبی (ص) همان دوستی با دوستان پیامبر است لذا

فرمود: «من احبهم فقد احبني و من احبني فقد احب الله...»^۱ و نیز فرمود: «من مات على حب آل محمد مات شهيدا...»^۲ و فرمود: «من احب عليا فقد احبني...»^۳ و در این مقام لازم دیدیم که تبرکا چند حدیث درباره‌ی حب آل رسول ذکر نماییم:

عن ام سلمة عن رسول الله (ص) قال: «من أحب عليا فقد احبني و من احبني فقد احب الله و من ابغض عليا فقد ابغضني و من ابغضني فقد ابغض الله»^۴.

همین مضمون را حکم نیشابوری در المستدرک آورده و الذهبی نیز آن را موافق شرط مسلم و بخاری دانسته است.^۵

۱. روایتی با مضمون مشابه در تفسیر «البحر المديد» ابن عجيبة، ذیل آیه ۲۳ سورة الشورى آمده است.

۲. به همین مضمون، ذیل آیه ۲۳ سورة الشورى، در تفاسیر «البحر المديد» و «الكشاف» (حدیث ۹۹۲) آمده است.

۳. المستدرک على الصحيحين (چاپ بيروت)، ج ۳، ص ۱۴۱، حدیث ۴۶۴۸. امام الذهبی نیز در ذیل آن، راویان حدیث را راویان بخاری و مسلم دانسته است.

۴. المعجم الكبير، احادیث ام سلمة، حدیث ۹۰۱.

۵. المستدرک على الصحيحين، طبع بيروت، ج ۳، ص ۱۴۱، حدیث ۴۶۴۸. (به پاورقی ۴ بنگرید)

همچنین رسول خدا فرمود: «أَحَبُّ أَهْلِیْ إِلَى فَاطِمَةَ»^۱ و ایضا آمده است: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَىُّ أَهْلِ بَيْتِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ». وَكَانَ يَقُولُ لِفَاطِمَةَ «ادْعِیْ إِلَى ابْنِیَّ». فِیْشُمُهُمَا وَيَضُمُّهُمَا إِلَیْهِ»^۲.
و قال النبى (ص): حُسَيْنٌ مِنِّیْ وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سَبِطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ^۳.

۱. معرفة الصحابة لأبى نعيم الاصبهانی، ج ۶، ص ۳۱۸۸، حدیث ۷۳۲۳ و المعجم الكبير للطبرانی، ج ۲۲، ص ۴۰۳، حدیث ۱۰۰۷ و نیز الآحاد و المثانی، ج ۵، ص ۳۵۹، حدیث شماره ۲۹۵۰.
۲. سنن الترمذی، ص ۸۵۳، حدیث ۳۷۷۲. (البته ناصرالدین الالبانی از علمای وهابى این حدیث را ضعیف شمرده است).
۳. مسند احمد (تحقیق محمد احمد شاکر و حمزه احمد الزین) ج ۱۳، ص ۴۱۶، حدیث ۱۷۴۹۱. (محقق اسنادش را حسن دانسته است)، المستدرک حاکم ج ۳، ص ۱۹۵، حدیث ۴۸۲۰ (امام الذهبی در ذیل این حدیث، آن را صحیح دانسته است)، سنن ابن ماجه، ص ۴۱، حدیث ۱۴۴ (الالبانی نیز این حدیث را حسن دانسته است)، سنن الترمذی ص ۸۵۳ حدیث ۳۷۷۵ (الالبانی نیز آن را حسن دانسته) و ...

و نیز نقل شده که رسول خدا دست حسنین (ع) را گرفته و فرمود: «مَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّ هَذَيْنِ وَأَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^۱

و ایضا رسول الله (ص) درباره‌ی حسنین (ع) فرمود: «مَنْ أَحَبَّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي».^۲

۱. مسند احمد (تحقیق محمد احمد شاکر و حمزه احمد الزین)، ج ۱، ص ۴۱۲ و ۴۱۳، حدیث ۵۷۶ (محقق، اسناد حدیث را حسن دانسته است)، سنن الترمذی، ص ۸۴۶ حدیث ۳۷۳۳ لازم به الالبانی حدیث را ضعیف دانسته! و شعیب الارنؤوط در دلیل این حدیث در مسند، آورده که تمام راویان این حدیث ثقة هستند به جز جناب علی بن جعفر بن محمد (ع.ه. السلام) که درباره‌ی او نه جرحی آمده و نه تعدیلی و تنها به همین دلیل این حدیث را ضعیف شمرده و حتی برخلاف محقق دیگر مسند احمد) در مرتبه حسن قرار نداده! سپس مطلب اصلی را آورده و نقل کرده که مشکل از «متن» حدیث است که منکر است و این احتمال را نقل کرده که شاید علی بن جعفر متن حدیث را درست ضبط نکرده است و از این جهت مشخص می‌شود که تضعیف‌ها نسبت به احادیث فضائل اهل بیت، بیشتر جنبه‌ی اعتقادی دارد و نه علمی و فنی. برای مطالعه‌ی هامش ارنؤوط، بنگرید به: مسند احمد (تصحیح ارنؤوط)، ج ۲، ص ۱۷، شماره حدیث: ۵۷۶.

۲. مسند احمد (تصحیح شاکر و الزین) ج ۷، ص ۵۱۹، حدیث ۷۸۶۳ (محقق حدیث را صحیح دانسته) و ج ۹، ص ۲۷۹، حدیث شماره ۹۶۳۶ (محقق اسنادش را حسن دانسته) و ج ۹، ص ۵۸۸، حدیث شماره ۱۰۸۱۶ (محقق اسنادش را صحیح دانسته است) و همین مضمون در المستدرک حاکم (طبع بیروت) ج ۳، ص ۱۸۲، حدیث ۴۷۷۷ و ص ۱۸۷، حدیث ۴۷۹۹ (که امام الذهبی نیز هر دو را صحیح دانسته است) و ...

و ایضاً فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَلَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا».

و ایضاً در شرح روز غدیر خم آمده است که فرمود: «کأني دعيت فأجبت، إني قد تركت فيكم الثقلين، أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله عز وجل وعترتي أهل بيتي، فانظروا كيف تخلقوني فيهما، فإنهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض» ثم قال: «إن الله عز وجل مولاي، وأنا ولي كل مؤمن» ثم أخذ بيد علي (ع) فقال: «من كنت ولياً فهذا وليه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه».^۱

۱. سنن الترمذی، ص ۸۵۵، حدیث شماره ۳۸۸۸ (و الالبانی نیز آن را صحیح دانسته است!)
۲. این حدیث را الطحاوی در کتاب «شرح مشکل الآثار» خرد آورده و شعیب الارنؤوط نیز آن را با توضیحاتی «صحیح» دانسته است که در جلد پنجم، صفحه ۱۷۶۵ شماره ۱۷۶۵ موجود است. مشابه همین حدیث را ما متن نزدیک به آن، حاکم نیشابوری در مستدرک (طبع بیروت)، ج ۳، ص ۱۱۸، حدیث ۴۵۷۶ آورده و امام الذهبی درباره‌ی آن حاشیه‌ای نزده است. از توضیحات محقق دیگر کتاب المستدرک حاکم نیشابوری (طبع قاهره، ج ۳، ص ۱۲۶ حدیث ۴۶۴۰) در هامش و نیز از توضیح شعیب الارنؤوط در هاشم شرح مشکل الآثار، مستفاد می‌گردد که وجود «حبیب بن ابی‌ثابت» در سند این حدیث، محل بحث‌هایی بوده است. به او نسبت «تدلیس» داده‌اند. معهذا توسط ابن حبان، ابن معین، ابوبکر بن عیاش، النسائی و العجلی توثیق شده تا جایی که ابوبکر بن عیاش می‌گوید چون وی به طائف رفت مردم طائف چنان بودند که گویا پیامبری به شهرشان آمده است! ذهبی نیز او را امام حافظ نامیده و در شرح او نقل آورده که او را «صدوق ثقة» دانسته است. شرح او را در تذهیب تهذیب الکمال (ج ۲، ص ۱۰۱، شماره ۱۰۸۵) و تهذیب التهذیب (ج ۱، ص ۳۴۷، فصل من اسمه حبیب) و سیر اعلام النبلاء (ج ۵، ص ۲۸۸، شماره ۱۳۷) بخوانید.

نیز در مقدار و میزان فضائل علی (ع) گویند که: «وهی کثیرة عظيمة شهيرة حتى قال أحمد ما جاء لأحد من الفضائل ما جاء لعلی^۱». و نیز گویند: «وقال إسماعيل القاضي والنسائي وأبو علي النيسابوري لم يرد في حق أحد من الصحابة بالأسانيد الحسن أكثر مما جاء في علی^۲».

و در ثعلبی، مفسر اهل سنت، در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا^۳» آورده است: «وروی أبان بن تغلب عن جعفر بن محمد (ع): نحن حبلى الله الذى قال الله: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۴. ابن حجر هيثم با نقل این حدیث گوید: «وكان جده زين العابدين إذا تلا قوله تعالى «يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين»^۵ يقول دعاءً طويلاً يشتمل على طلب المحور بدرجة الصادقين والدرجات العلية وعلى وصف المحن وما انتحلته المبتدعة المفارقون لأئمة الدين والشجرة النبوية ثم يقول وذهب آخرون إلى التقصير فى أمرنا واحتجوا بتشابه القرآن فتأولوا بآرائهم واتهموا مآثور الخبر»^۶.

۱. المستدرک علی الصحیحین (طبع بیروت)، ج ۳، ص ۱۱۶، حدیث شماره ۴۵۷۲.

۲. الصواعق المحرقة، ص ۳۵۳.

۳. آل عمران، آیه ۱۰۳.

۴. الكشف و البيان، ج ۳، ص ۱۶۳، ذیل آیات ۱۳۰-۱۳۸ سوره آل عمران.

۵. التوبة، آیه ۱۱۹.

۶. الصواعق المحرقة، ص ۴۴۴.

و در باب صلوات بر پیامبر و آل پیامبر مطالبی ذکر می‌کند که ما از کتب اصلی نقل می‌کنیم:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشْرٍ حَدَّثَنَا مُجَمِّعُ بْنُ يَحْيَى الْأَنْصَارِيُّ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ مُوَهَّبٍ عَنْ مُوسَى بْنِ طَلْحَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ قَالَ قُلِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^۱.

و همچنین: «حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُثْمَرَ أَخْبَرَنَا مَالِكٌ عَنْ نُسَيْمِ الْمُجَمِّرِ عَنْ مُحَمَّدٍ يَغْنِي ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مَسْعُودٍ قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ فَقَالَ قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^۲.

بخاری و مسلم نیز این حدیث صحیح را نقل کرده‌اند و بخاری آورده است: «حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ خَفْصٍ وَمُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَا حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ

۱. مسند احمد (تحقیق شاکر و الزین)، ج ۲، ص ۱۷۸، حدیث شماره ۱۳۹۶ (محقق آن را صحیح دانسته است)

۲. مسند احمد (تحقیق شاکر و الزین)، ج ۱۰، ص ۱۴۸، حدیث شماره ۱۱۳۷۱ (محقق آن را صحیح دانسته است) و مشابه آن در ج ۱۳، ص ۲۵۵، حدیث ۱۷۰۰۴ (محقق آن را صحیح دانسته) و ج ۱۴، ص ۷۲، حدیث ۱۸۰۲۲ (محقق آن را صحیح دانسته) و ص ۷۳، حدیث ۱۸۰۲۳ (محقق آن را صحیح دانسته) و ص ۸۰، حدیث ۱۸۰۵۱ (محقق آن را حسن دانسته) و ج ۱۶، ص ۲۸۲، حدیث ۲۲۲۵۲ (محقق آن را صحیح دانسته).

زِيَادٍ حَدَّثَنَا أَبُو قُرَّةَ مُسْلِمُ بْنُ سَالِمٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَيْنَسٍ سَمِعَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ لَقِيتُنِي كَعْبُ بْنُ عُجْرَةَ فَقَالَ أَلَا أُهْدِي لَكَ هَدِيَّةً سَمِعْتُهَا مِنَ النَّبِيِّ (ص) فَقُلْتُ بَلَى، فَأَهْدِهَا لِي . فَقَالَ سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ عَلَّمَنَا كَيْفَ نُسَلِّمُ . قَالَ « قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ »^۱ و نیز آورده است:

« حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى حَدَّثَنَا أَبِي حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ عَنِ الْحَكَمِ عَنِ ابْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ (ع) قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَّا السَّلَامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ فَكَيْفَ الصَّلَاةُ نَالُ . قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ »^۲.

و همچنین مسلم نیز آورده است: « حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى التَّمِيمِيُّ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى مَالِكٍ عَنْ نَعِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُجَمِّرِ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ الْأَنْصَارِيَّ - وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ هُوَ الَّذِي كَانَ أَرَى النَّدَاءَ بِالصَّلَاةِ - أَخْبَرَهُ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَنَحْنُ فِي مَجْلِسِ سَعْدِ بْنِ

۱. صحیح البخاری، حدیث ۳۳۷۰.

۲. صحیح البخاری، حدیث ۴۷۹۷.

عِبَادَةَ فَقَالَ لَهُ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ أَمَرَنَا اللَّهُ تَعَالَى أَنْ نُصَلِّيَ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ نُصَلِّيَ عَلَيْكَ قَالَ فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَتَّى تَمَنَّيْنَا أَنَّهُ لَمْ يَسْأَلْهُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قُولُوا «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَالسَّلَامُ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ»^۱

و نیز آورده است: «جَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى وَمُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ - وَاللَّفْظُ لِابْنِ الْمُثَنَّى - قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنِ الْحَكَمِ قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ لَقِيتُ كَعْبُ بْنَ عُجْرَةَ فَقَالَ أَلَا أَهْدِي لَكَ هَدِيَّةً خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَقُلْنَا قَدْ عَرَفْنَا فَبَسَّطَ سَلْمٌ عَلَيْكَ فَكَيْفَ نُصَلِّيَ عَلَيْكَ قَالَ « قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^۲

و نیز حدیث: «مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً»^۳ در نزد بسیاری از مفسرین اهل سنت مشهور بوده است هرچند محدثین آن را نیاورده‌اند و از زمره‌ی این مفسرین، ابن عجبیه است که آورده:

«مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَدَّلَ اللَّهُ لَهُ زَوَارِ قَبْرِهِ مِلَاتِكَةَ الرَّحْمَةِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ

۱. صحیح مسلم، حدیث ۹۳۴.

۲. صحیح مسلم، حدیث ۹۳۵.

۳: ۳

على حب آل محمد مات على السنة والجماعة، ألا ومن مات على
بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه : آيس من
رحمة الله.^۱»

زمخشری نیز آورده است: «من مات على حب آل محمد مات شهيداً،
ألا ومن مات على حب آل محمد مات مغفوراً له، ألا ومن مات على حب آل
محمد مات تائباً، ألا ومن مات على حب آل محمد مات مؤمناً مستكمل
الإيمان، ألا ومن مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة، ثم منكر
ونكير، ألا ومن مات على حب آل محمد يزف إلى الجنة كما تزف العروس إلى
بيت زوجها، ألا ومن مات على حب آل محمد فتح له في قبره بابان إلى الجنة،
ألا ومن مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة، ألا ومن
مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة، ألا ومن مات على بغض
آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه : آيس من رحمة الله، ألا ومن مات
على بغض آل محمد مات كافراً، ألا ومن مات على بغض آل محمد لم يشم
رائحة الجنة.»^۲ ايضاً فخر رازی^۳ و قرطبی^۴ نیز همین حديث را نقل کرده‌اند.

۱. البحر المدید، ج ۵، ذیل آیات ۲۱ تا ۲۳ سوره‌ی الشوری.

۲. الکشاف، ذیل آیات ۲۲ و ۲۳ سوره‌ی الشوری.

۳. تفسیر الکبیر فخر الرازی، ج ۲۷، ذیل همین آیات از سوره‌ی الشوری.

۴. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۸، ذیل آیه ۲۳ از سوره‌ی الشوری.